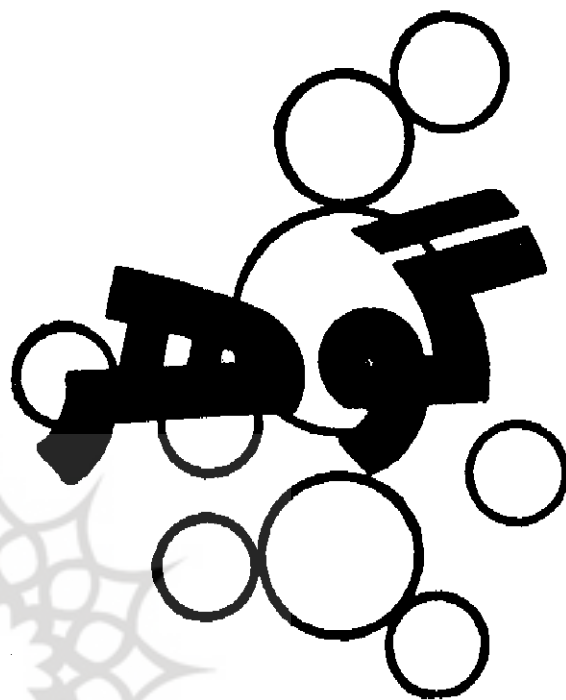


سال چهارم - شماره ۹ آذرماه ۲۰۳۵
(شماره مسلسل ۴۵)



مدیرمسئول: مرتضی کامران

اعلام خطر به وزارت آموزش و پرورش

تدریس زبان پارسی در دبستانها
و دبیرستانها

(۷)

در شماره پیشین (شماره ۸ سال چهارم)، شرحی مفصل، از شماره ۱۵۱۷۶ مورخ سه‌شنبه نهم آذرماه ۲۵۳۵ روزنامه اطلاعات، نقل کردیم که البته مشترکان ما خوانده‌اند و بیاد دارند. مفاد این شرح بطور صریح این بود که نوپردازان و سراینده‌گان موج تازه از سراسر کشور به‌روز «... کارهائی! می‌فرستند که نه شعر است نه نثر، بلکه اجتماع بیگانه

کلمات است و بیان ناپخته و ناشیانه احساس...» خوشبختانه، ناهنجاری این آثار بدان پایه و مایه بوده است که حتی روزنامه اطلاعات هم که خود بانی محکم این هرج و مرج ادبی و مروج آتشین دم شعر نواست از چاپ آنها بتدات احتراز جسته و بسرایندگان اندرز داده است که: «... بیشتر بخوانند و تجربه کنند و پس از فرا گرفتن فنون شعر قلم بر روی کاغذ بیاورند...» مدتی بعد، در صفحه ۱۹ شماره ۱۵۲۰۲ مورخ یکشنبه ۱۲ دیماه ۱۳۳۵ همین روزنامه کثیرالانتشار! با عنوان «شاعرانی که از هویج صفت تفضیلی میسازند» مقاله‌ای جلب توجه کرد، بقلم یکی از نویسندگان چیره دست قدیمی و اعضای کهنه کاردیرین هیئت تحریریه اطلاعات^۱ که با کلامی سخته و پخته، درمقاله‌ی مستدل و ممتع، گوشه‌ای دیگر از این پرده را بالازده و وضع فضیح و فجیع هرج و مرج ادبی عصر حاضر را، بی‌پروا، فاش و برملا و آشکار و رسوا ساخته است. ما، این بار نیز، برای ثبت وضبط در تاریخ و تائید آنچه را در سلسله مقالات خود آورده‌ایم قسمت‌هایی از آن مقالات با قدر و منزلت را در اینجا می‌آوریم:

«... آنچه که امروز به عنوان ترانه و تصنیف بگوش ما میرسد کلماتی نامفهوم و بی‌معنی با صداهای ناهنجار و گوشخراش و آهنگ‌هایی ناموزون و جانکاه است. هر کس که صورتی پرموداشته باشد می‌تواند یک‌دست لباس چین کهنه برتن کرده و کلمات نامفهوم را با آهنگ مسخ شده‌ای از اصل یونانی، ترکی، روسی، اسپانیولی، عربی، هندی و بسیاری از سرزمین‌های دور و نزدیک بخواند و به عنوان خواننده نسل جوان سری توی سرها بیرون آورد.

امروز ترانه و تصنیف هیچ ملاک و ضابطه‌ای ندارد. نه صدای خوب می‌خواهد و نه شعر و آهنگ زیبا، فقط باید ریش انبوه در صورت و چین کهنه برتن داشت. شعر و ادب پارسی که سرشار از ظرافت و زیبایی و مفاهیم عالیست و هنر اصیل ایرانی که مملو از لطف و غذای معنوی است مسخره دست‌عده‌ای دلقلک و مطرب‌بی‌هنر شده است. چه کسی اجازه می‌دهد چنین لاطالاتی به عنوان ترانه و تصنیف در نوارها ضبط و پخش شود و ذوق و سلیقه مردم مخصوصاً جوانان منحرف گردد؟؟ من نه باشعرا نومیخالم و نه با آهنگ خارجی عناد می‌ورزم. بانوآوری در عترت نیز نه تنها کوچکترین مخالفتی ندارم، بلکه طرفدار هر گونه بداعت و نوآوری هستم ولی هیچ عقل سلیم و ذوق سالمی نمی‌تواند

۱ - این شماره آذرماه گوهر در آخر دیماه انتشار یافته است.

۲ - آقای دکتر حسن حاج سیدجوادی

چنان لاطاللاتی را به عنوان شعر قبول کند و چنین آهنگ های سرقت شده و مسخ گردیده‌ای را بپذیرد! رسالت هنر آفرینش زیبایی است و زیبایی گرچه تعریف جامع و کاملی که مورد قبول عموم باشد ندارد ولی بهر حال باید در روح و شعور، احساس محبت و لذت و جذبه را به وجود آورد، در حالیکه این ترانه‌ها درست احساس نفرت و کراهت را بر میانگیزد. علم الجمال یا زیبایی شناسی به ما می آموزد که برای بشر در ادراک زیبایی تنها حواس کافی نیست بلکه به فکر و شعوری که آنها را بایکدی بگرمربوط کند و مجموعه منظم و صورت متناسب - الاجزائی بوجود آورد محتاج است و بدون شك همین قوه است که انسان را در درک لذت زیبایی از حیوانات ممتاز و جدا میسازد، زیرا حیوانات نیز رنگها و اصوات متناسب را حس میکنند اما احساسات و عواطفی را که تناسب رنگها و اصوات را بوجود میاورد دارا نیستند. همچنین در زیبایی شناسی گفته می شود توه ای که زیبایی را تشخیص و تمیز میدهد به ذوق و سلیقه موسوم است، این قوه در افراد یکسان و مساوی نیست بلکه نسبت به مدنیت و تربیت و تهذیب آنان تفاوت میکند زیرا افراد در چگونگی تعلیم و تربیت و آداب و رسوم و نیز کیفیت ترقی و تهذیب عقلی و روحی بایکدیگر متفاوتند. بهمین جهت است که برخی از مردم زیباییها را درک می کنند و تحت تأثیر قرار میگیرند و حتی شیفته و مجذوب آنها میشوند و عده دیگر از زیبایی چیزی نمیفهمند و یا زشتی - هارا زیبا می بینند. نتیجه آنکه ذوق و سلیقه افراد جامعه را نیز باید تربیت کرد.

حال اگر بجای تربیت و پرورش صحیح، ذوق و سلیقه افراد را منحرف سازیم و به زشتی ها و ناهنجاریها عادت دهیم مرتکب خیانت شده ایم. اکنون بخاطر همین تربیت غلط، ذوق و سلیقه عده ای از مردم مخصوصاً طبقه جوان منحرف شده تا جائی که در عوض لذت بردن از زیبایی و هنر واقعی از آن نفرت دارند و مجذوب زشتی میشوند. اگر زیبایی را متناسب هم آهنگ و تربیت معقول اجزاء در کل بدانیم که نظم هم جزاین نیست و یابردن طبقه نظر دیگر زیبایی را تجلی روح و عقل بوسیله ماده و جسم و نمایش نامحدود در قالب محدود بشمار آوریم، هیچیک از این ترانه ها و تصانیف واجد زیبایی نیستند. زیرا هر زیبایی اساساً باید پر معنی باشد و اشعار و آهنگ هایی که این تصنیف ها را میسازد بی معنی و نامفهوم است. خواننده ای تصنیفی میخواند که یکی از مصراعهای آن بخاطر ممانده است که چنین بود: «از هر صدای خوب برایم صداتری» من نفهمیدم «صداتر» چه صیغه ای است؟ صدا که صفت نیست تا بصورت تفضیلی

ساخته شود و صدا تریب شود مانند خوب «خوبتر»، زشت «زشتتر»؛ مهربان «مهربانتر» و غیره... این کدام شاعری است که از اسم ذات و اسم معنی مانند «صدا، هونگ (هاون) هویج، علم و نظایر آنها صفت تفضیلی میسازد و کلماتی مانند صدا، هونگ، هونگتر، هویجتر، علمتر و امثال آن را وارد فرهنگ و قاموس زبان فارسی میکند؟ دریک تصنیف دیگر شاعر، عاشق سیاه برزنگی یا سیاه زنگر میشود و خطاب به او میگوید: «آهای سیای زنگی دلمو مکن خون!» بدنبال این تمنی یک سلسله کلماتی مانند جملو و قملو و دملو ردیف میکند و جملاتی میگوید که هیچ دیوانه بیماری در حال احتضار و هذیان نیز چنین اباطیل نمیگوید.

در کشوری که سرزمین شعرواد به نام دارد و غنا و ثروت آن از نظر آثار ادبی کم نظیر است سرودن چنین لاطائلاتی به عنوان شعر و ترانه شرم آور نیست؟ چرا به هر بی هنر بد صدائی اجازه داده میشود تصنیف بخواند؟ چرا هنر نادان و کم مایه ای فرصت می یابد که آهنگ های هندی و عربی و یونانی را مسخ کرده با چند شعر غلط و مکرر به عنوان تصنیف تحویل مردم دهد؟ با چنین وضعی معلوم نیست ذوق و سلیقه مردم تاجه پایه تنزل خواهد کرد و در آینده ای نه چندان دور جامعه از چه اباطیل و دلقک بازیهای به عنوان آثار هنری لذت خواهد برد؟

اینک روی سخن را بنویسنده عزیز القدر و مغتنم الوجود آن سطور ارزنده می کنیم و میگوییم: شما پرسیده اید «... چه کسی اجازه میدهد چنین لاطائلاتی بنام شعر چاپ شود؟» شما جواب میدهم: عمان روزنامه شریف اطلاعات که شما نویسنده نامسدار و عضو عالیقدر هیئت تحریریه آن هستید اجازه داده است و میدهد و خواهد داد که بهر هفته چندین صفحه ادبی آن روزنامه، با این لاطائلات (با اصطلاح خود شما) سیاه و تباه شود!! می پرسید «مسئول تربیت و پرورش غلط و انحراف ذوق و سلیقه عده ای از مردم و مخصوصاً طبقه جوان کیست؟» شما می گوئیم: همان گردانندگان و دست اندر کاران روزنامه اطلاعات که این لاطائلات (با اصطلاح خود شما) را، بطور مداوم و مستمر، چاپ و در سراسر کشور پخش میکنند و در دسترس دختران و پسران ایرانی قرار میدهند و آنان را بزشتی و ناهنجاریها عادت میدهند و بقول شما «مرتکب خیانت میشوند»

هر چه در این باب پرسید و بهر اندازه در این زمینه چون و چرا کنید، ما، بیدرنگ، بشما جواب خواهیم داد که بر خیره در دورها نپوئید و نجوئید بلکه در نزدیک و پیرامون خویش بجست و جو بپردازید. چشم را از صفحه ای از روزنامه اطلاعات که مقاله خود شما بر آن چاپ شده

است برگیرید و بصفحات دیگر همان شماره و شماره‌های دیگر روزنامه بیفکنید تا جواب سئوالها و پاسخ چون ها و چراهای خود را ، بزودی و آسانی، بیابید. آری...

چون نیک نظر کرد، پر خویش در آن دید گفتا ز که نالیم؟ که از ماست که بر ماست ما چهار سال آزمون است که در عرصه این خدمت ناچیز خود فریاد میکشیم و از آفت خطیر خطری که بارزنده ترین میراث مفخرت آمیز و غرور انگیز ما پنجه افکنده است، و از لهیب مهیب آتشی سهمگین که برای نابودی سرمایه گرانبهای معنوی و فرهنگی ما تنوره کشیده است سخن میرانیم و با تمام ذرات وجود خویش کوشش و تلاش میکنیم که مسئولان و غیر مسئولان یعنی دولت و ملت و بسویژه پدران و مادران ایرانی را که بگردنفرازی و سر بلندی فرزندان خود دل بستگی دارند بیدار و هشیار سازیم ولی آنچه البته بجائی نرسید فریاد است تازه ، رفته رفته ، می بینیم و می شنویم که از گوشه و کنار انگشت اعتراض بلند شده است و آهسته و آرام، فریاد شکایت بگوش میرسد .

ما در پیمودن این راه سخت و صعب، اکنون سعی خود را مشکور و خدمت خود را مأجور می یابیم زیرا می بینیم فریاد این اعتراض و شکایت از میان همان روزنامه‌های برخاسته است که خود از قویترین مروجان و بی پرواترین مبلغان و گستاخ ترین کارگردانان بساط این هرج و مرج ادبی و رواج و رونق شعر نو و موج نو است .

نویسنده خوش قلم و نیکوشیم مقالت اخیر روزنامه اطلاعات ، سخت ملول خاطر و آزرده دل است از اینکه :

چرا شاعری تصنیف ساز، صدا را «صداتر» کرده و از اسم ، صفت تمضیلی ساخته است ؟!

و یا چرا شرکس که موی سروریش و سبلت را نمی تراشد و جامه جین کهنه و خلقتان برتن راست میسازد بخود جرأت میدهد «لاطائلاتی» را بعنوان شعر و ترانه و تصنیف بر نوارها ضبط و پخش و یا در صفحات ادبی روزنامه‌ها و مجلات طبع و نشر کند؟! ماهم ، مانند شما ، در مقالات مستدل خود نوشتیم که «هیچ عقل سلیم و ذوق سالمی نمی تواند چنان لاطائلاتی را بعنوان شعر قبول کند».

ما هم ، مانند شما ، عقیده داشتیم و داریم که «شعر و ادب پارسی که سرشار از ظرافت و زیبایی و مفاهیم عالیست و هنر اصیل ایرانی که مملو از لطف و غنای معنوی است ، مسخره دست عده‌ای دلقک و مطرب بی هنر شده است».

اما ، براستی ، هیچگاه از خویشتن پرسیده‌اید که چرا این وضع پیش آمده است؟ چرا شما و امثال شما و شیفتگان فروشکوه شعر نغز و بامغز دری و فرهنگ فاخر و فخیم ایرانی ، از دیدن «این مسخر گیها و دلقک بازیها» رنج میبرید ؟؟

برای آنکه، مدتهاست شش‌دانگ صفحات ادبی روزنامه‌ها و مجلات و برنامه‌های متنوع ادبی دستگاه‌های رادیو و تلویزیون، با هزاران افسوس و دروغ، در اختیار مطلق همین هیکل‌های نخراشیده و ریش‌نراشیده و جین‌پوشیده و درس‌نخوانده قرار دارد و آنان، در نهایت قدرت و قوت و بدون توجه به گذشته و آینده این ملک و ملت و رعایت حدود و ثغور و وظیفه و مسئولیت، هر باطل و لاطائلی و هر رطب و یسابی را که بدستشان می‌رسد، گستاخانه و بی‌شرمانه، می‌گویند و می‌نویسند و منتشر می‌کنند. بارب این‌با که توان گفت که صحنه پهن‌آور صفحات ادبی روزنامه‌های اطلاعات و کیهان و مجلات تماشا و تلاش و نگین و... و میدان بیکران برنامه‌های ادبی رادیو و تلویزیون عرصه‌اسب تازیها و گوی بازیها و خودنماییها و پهنه رجز خوانیها و ژاژ سرانیها و یس‌او گوییهای افرادی معدود است که بقول شما «پیرو هیچ ملاک و ضابطه‌ای نیستند. نه دارای صدای خوبند و نه شعر و آهنگ زیبا. فقط ریش‌انبوه در صورت و جین‌کهنه برتن دارند و بس! و بجای آنکه در روح، احساس محبت و لذت و جذبه را بوجود آورند، احساس نفرت و کراهت را بر میانگیزانند.»

بخدای سوگند و عظیم سوگندی که ماهم، مانند شما، بانو آوری در هنر مخالف نیستیم و با ظهور آثار تازه و بدیع عناد نیم‌وزیم‌ولی ثبت الارض ثم انقش. شخص باید نخست بواقع «هنرمند» باشد تا بتواند اثری نو در هنر پدید آورد. در این نوپردازان و سرایندگان موج‌نو و مبلغان و مروجانشان تا آنجا که ما دیده‌ایم و می‌شناسیم، تنها چیزی که وجود ندارد «جوهر هنر» است. بنابراین بالطبع آنچه پدید می‌آورند فاقد اصالت هنری است.

این معرکه گیران و صحنه‌پردازان و متولی باشیمان نوپردازی و موج‌نو اغلب فاقد هنر و شرم ادبی و قریحه تشخیصی و قدرت استنباطی و قوت قضائی هستند، از آنرو هر چه را از دختران و پسران بر ناو و نوخط، آشنا و یاناشناس، بعنوان «شعر» بدستشان می‌رسد در صفحات ادبی روزنامه‌ها و مجلات چاپ می‌کنند و یا در برنامه رادیو و تلویزیون جای می‌دهند و برای آثار اصیل ادبی و جلوه‌های حقیقی هنری مجال و فرصت ظهور و شهود باقی نمی‌گذارند. در این اواخر، کار این پریشانی و نابسامانی و هرزه‌کاری و بی‌بندوباری بحدی بالا گرفته است که حتی روزنامه‌اطلاعات هم مجبور شده است اغلب «این کارها» را (با اصطلاح خود اطلاعات) رد کند و بچاپ نرساند. وای بر آن مرده‌ای که مرده‌شوی نیز بر آن بگرید و بموید.

و نویسنده ارجمند اطلاعات، وظیفه خود دانسته است که خنامه برنامه آشنا کند و انزجار خاطر عاطر خود را از این وضع ناسزاوار و ناپه‌نچار آشکار سازد و از اینکه کار شعرو ادب پارسی بقول او «بدست يك عده دلقك و مطرب افتاده است» تأسف عمیق خود

را ابراز کند.

این نویسنده در پایان مقاله خود در اطلاعات نوشته است:

«باچنین وضعی معلوم نیست ذوق و سلیقه مردم تاجه پایه نزول خواهد کرد و در آینده‌ای نه‌چندان دور، جامعه از چه اباطیل و دللقک بازیهای به‌عنوان آثار هنری لذت خواهد برد؟»

ما اکنون ایشان را، خیلی خیلی زود، از زحمت رنج خیز انتظار بیرون میاوریم و میگوئیم آن «آینده نه‌چندان دور»، هم‌اکنون فرارسیده است و شما می‌توانید ظهور بیدرتنگ آن اباطیل و دللقک بازیها را بعنوان «آثار هنری عصر حاضر» در صفحه ۱۱ شماره چهارشنبه دهم آذرماه ۲۵۳۵ روزنامه شریف اطلاعات بچشم خود به‌بینید و بخوانید و بد آن استاد نادره گو و خداوندگار نوپردازان که عقیده دارد (طبق آنچه در شماره ۹۹۸۰ یازده مهر روزنامه کیهان اظهار عقیده کرده و نوشته است) پرچم شعر نسل امروز ادب عصر حاضر ایران در دست اوست!! بگوئید «حق با اوست!!» اینک شما و آن صفحه اطلاعات:

من، خیلی گرسنه بودم	می‌بینم
گناه از من نیست	در توالی
من گرسنه بودم	کافذ نبود
که سکوت را خوردم	وسایه مشق شعرها
و باد بادک‌ها هوارفته بودند	خیلی مفید افتاد
و نیش بدست کودکان بود	«بفرمائید خسته هستید
یاد باد بادک‌های خودم افتادم	گلوئی ترکنید»
خودم می‌ساختم و هوا می‌کردم	و اشاره بدرکرد
ولی نیش بدست دیگران بود	بسوی دررفتم و باز کرد
سگ گفت	و چون بدرون رفتم
استخان من گم شده	حیرت زده دیدم
و من گفتم	که خانه یک دیوار بیش نبود
غصه نخور، من خودم را گم کرده‌ام	و پشت آن
استخان‌های مرا بخور	فضا بود
واشک در چشمان سگ جمع شد	و سکوت
دود همیشه بالانمی‌رود و گاهی دود	یکی پشت در بود صدا می‌کرد
خودش چشم خودش راهم کور میکند	جرئت نداشتم بگشایم
و در اینجاست که آدم	وقتی که بترسم پیروز شدم
احساس میکند	دیگر صدا نبود
دود چقدر	و صاحب صدا رفته بود

جوانمردانه پیراج ۱

برای من بی تفاوت است
من که چائی را بدون جای دادن میخورم
و فنجان کف دست
شیطان است برای من بی تفاوت است
دوتا دوتا
یناء بر خدا
دفعه‌ی هزارم است که می‌شمارم
چرا می‌شود چهارتا؟؟
بس چرا آنموقع ها که بچه بودم می‌شد
شش تا؟؟
شش تا
شب را در آغوش هم بودیم
و ستاره‌ها را می‌شمریم
ستاره‌ها زیبا بودند
و بازمی‌شمریم و هر کدام را ببوسه حساب
می‌کردیم
و بوسه‌ها بی نهایت شد
و بی نهایت
و بی نهایت
و از ستاره‌ها بیشتر
آنقدر خسته‌ام
که هزار شب می‌خابم
و هزار روز
و آنقدر خسته‌ام
که بدون تخت
بدون روانداز
هر کجا که باشد می‌خابم
و می‌خابم و می‌خابم
بگذار بگویند
یک مرد خفته
و از خواب بیدار نمی‌شود
یک مرد که خانه‌اش را آب برد

و تیرهای سقفش را زیر اجاق سوزانند
و سقف آسمان

در روی سرش ابری شد
ودلش از گرسنگی هوادانه داشت
و از زن ستاره‌های درخشان زندگی‌اش شد
و شکوه جاودانه پشت ابرهایش
هوس کرد
هوس کرد
بالای درخت آشیانه بسازد
تا دستش به ابرها و ستاره‌ها نزدیکتر شود
و هنوز یادم است.
مادر بزرگ کف برنج را که سر بار بود
گرفت

و در چاله ریخت
و گفت زندگی مثل این کف یه پوفه
ویک پوف بیشتر نبود
راه‌ها
جاده‌ها
و بزرگ‌ها
من از همه رفته‌ام
و بسیار بیموده‌ام
وجه عجب
و خیلی عجب
تمام بهم می‌رسند
بله بهم می‌رسند
یادم می‌آید

مادر بزرگم صبح زود
باموهای ژولیده توی جایش می‌نشست
و سیگار دود می‌کرد مادر
مادرم می‌گفت
غم دارد غصه دارد

و قصه‌های فراوان دارد
و حالا من

توی جایم سیگار میکشم

ای خوانندگان ماهنامه تحقیقی گوهر! ای کسانی که خون گرم و سرخ ایرانی
بودن و ایرانی ماندن و ایرانی مردن در رگهای جهنده شما گردش و جنبش دارد و
آتش سرکش عشق به مفاخر نامدار ملی و مآثر عالیقدر وطنی از کانون دلهای تابناک
شما شعله میکشد. اکنون بماند که کدام یک راست و درست است؟؟
این عبارت که نویسنده نامدار و حقیقت شعار روزنامه اطلاعات در آن روزنامه نوشته
است:

«شعر و ادب پارسی که سرشار از ظرافت و زیبایی و مفاهیم عالیست و هنر اصیل ایرانی
که مملو از لطف و غنای معنوی است اینک مسخره دست عده‌ای دلقک و مطرب بی‌هنر
شده است؟»

و یا این شعر نو که در همان روزنامه اطلاعات بنام ادب و هنر معاصر به چاپ رسیده
است:

می بینم

«که در توالت

کاغذ نبود

و سیاه مشق شعرها

خیلی منمید افتاد»

براستی بماند که کدام یک از این دو کار کدامیک خدمت است؟؟

دیبرکل بنیاد - دکتر نصره الله کاسمی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
دوره پنجم بهار ۱۳۸۵